

منشأ خوبی‌ها صداقت است



شهریانامانی
فعال سیاسی

این اواخر به موسسه‌ای برای آموزش دختران کم‌توان ذهنی می‌روم و در مسیر مسند طولانی را با تاکسی و اتوبوس رفت و آمد می‌کنم. در کوچه پس‌کوچه‌هایی که می‌خواهم به موسسه برسیم، یک جوان چند معلولیتی را می‌بینم که صبح همان زمان‌هایی که ما می‌رویم سر کار با آن شرایط فیزیکی، خیلی قشنگ سوار اتوبوس می‌شود و سر کار می‌رود، تصاویر اینچنینی زیباست. دو سه هفته قبل خودروام خاموش شد و جوانی به کمک آمد. هر چه خواست کردم که به امداد خودرو زنگ بزنم، او اصرار کرد که خودش کمک کند و گفت ممکن است این اتفاق برای مادرم بیفتد و کسی به مادرم کمک کند. برق خودرو قطع شده بود. همان موقع از تاکسی تلفنی محل که من چهره‌شان را نمی‌شناسم و فقط گاهی برای آژانس زنگ می‌زنم، آمدند و یکی از آنها خودرو را آورد که باتری به باتری کند و در نهایت خودروام را تا سر خیابان برابم آورد. بعضی وقت‌ها جوانی دست سالمندی را می‌گیرد و از خط‌عابر رد می‌کند و در مقابل یک وقت‌هایی هم می‌بینیم که خودروها آن قدر عجله دارند که روی خط‌عابر توقف کرده‌اند. در کشورهای توسعه‌یافته در بعضی وسایل حمل‌ونقل عمومی جایی را به کسانی که معلولیت جسمی دارند یا سالمند هستند یا باردار یا کودکان اختصاص می‌دهند. از جمله در مترو ژاپن حتی از روکش صندلی‌ها مشخص است که متعلق به چه کسانی است و حتی اگر واگن پر باشد کسی روی آنها نمی‌نشیند. در کشور ما هم گاهی می‌بینیم جوان‌ها جایشان را به سالخورده‌ها می‌دهند. البته این رفتارها قبلاً بیشتر بود و الان کم شده است. این کار اجتماعی و زیبا برای همه خوب است و رفتارهای بد هم برای همه بد است. از جمله آنها بیرون گذاشتن زباله‌ها در مناطق مسکونی است. ما یاد گرفته‌ایم که برویم و به کسانی که درخت را قطع می‌کنند یا زباله می‌ریزند، بگوییم. یک بار به یکی از سرایدارها گفتم شما که آشغال‌ها را از واحدها جمع می‌کنید چرا در سطل سر کوچه نمی‌ریزید و می‌ریزید در کف خیابان؟ گفت همه این کار را می‌کنند وقتی با مردم صحبت می‌کنید از فرهنگ و زندگی شهروندی و کمک به هم و لبخند به هم می‌گویند اما گاهی در لوکس‌ترین خودروها دیدم که شیشه خودرو را پایین می‌آورند و پنجره آشغال را دور می‌اندازند. یکی از مواردی که در جامعه قشنگ نیست دستکاری چراغ راهنمایی است. گاهی در کشور حتی تایمرها را دستکاری می‌کنند و اغلب هم روی عدد ۷ و ۸ نگه می‌دارند و پسا این کار اعتماد عمومی را پایین می‌آورند. خاطره دیگرم مربوط به وقتی است که در مجلس بودم، یک‌بار با راننده به مجلس می‌رفتم خودرو پلیسی را دیدم که از چراغ قرمز رد شد. به راننده گفتم سریع برو جلو تا به آقای پلیس بگویم که خود شما که به قوانین عمل نمی‌کنید، چرا دیگران را جریمه می‌کنید. پلیس پاسخی نداد و گازش را گرفت و رفت و بعد فهمیدم که راننده ما را جریمه کرده است.

اگر اینطور فکر کنیم که شهر ما خانه ما است و یک کشور داریم که همه‌مان از جیرجور به هم وصل کرده حواسمان به محیطزیست و منابع مان خواهد بود. به جای این همه دفع زباله و استفاده بی‌رویه از آب و کیسه‌های پلاستیکی که خود موجب هزینه بسیار هنگفت برای حفظ بهداشت محیطزیست کشور است، به دنبال وحدت ملی هستیم که ما را نسبت به جامعه و محیطزیست‌مان حساس می‌کند. وقتی همه می‌گویند دیگری باید رعایت کند، مشکلاتی پیش می‌آید که برای کشور هر چه فایده نمی‌کند. اگر قانون ملاک عمل باشد می‌دانیم که چیزهای قشنگ برای همه خوب است و همه



باید قوانین را رعایت کنند. متأسفانه فردگرایی در این سال‌ها رواج پیدا کرده، این فردگرایی حتی با احترام به حقوق همدیگر متفاوت است لذا نتیجه این می‌شود که هزینه‌های اجتماعی سرسام‌آور است. وقتی در مقابل می‌کروفت تلویزیون قرار می‌گیریم همه از فرهنگ غنی ایرانی - اسلامی می‌گوییم اما در جایی که پل عابر پیاده در چند قدمی مان قرار دارد، از روی نرسیده می‌پریم و به آن سوی خیابان می‌رویم. باید از خودمان شروع کنیم

روابط انسانی را رعایت کنیم و حرمت هم را داشته باشیم، منشأ همه اینها صداقت است که متأسفانه آسیب‌دیده است. در نتیجه بعد از سال‌ها می‌بینید به جای این که اعتمادسازی و اخلاقیات را رواج بدهند، مدام محدودیت ایجاد می‌کنند و از تفکیک جنسیتی محیط کار می‌گویند و سوال این است که آیا رفت‌وآمد در خیابان‌ها را هم می‌خواهند تفکیک کنند؟ پس برخی از این مشکلات هم به عملکرد کارگزاران برمی‌گردد.

به جای این همه دفع زباله و استفاده بی‌رویه از آب و کیسه‌های پلاستیکی که خود موجب هزینه بسیار هنگفت برای حفظ بهداشت محیطزیست کشور است، به دنبال وحدت ملی هستیم که ما را نسبت به جامعه و محیطزیست‌مان حساس می‌کند. وقتی همه می‌گویند دیگری باید رعایت کند، مشکلاتی پیش می‌آید که برای کشور هر چه فایده نمی‌کند. اگر قانون ملاک عمل باشد می‌دانیم که چیزهای قشنگ برای همه خوب است و همه

تهران شهر خاطره‌ها

محمد علی بیوند | استاد دانشگاه



هموار می‌شد و خود زمینه‌ساز بازی‌های بچه‌گانه و درست کردن توپ‌ها و سرسره‌های برفی برای ما که دنبال بازی‌های کودکانه بودیم، می‌شد. اما در تابستان‌ها در کوچه و برزن فوتبال، فوتبال‌دستی، شطرنج و هفت‌سنگ سرگرمی بچه‌گانه بود. در کوچه و خیابان‌های خاکی همراه هم‌حلم‌های فوتبال بازی می‌کردیم. شب‌های امتحان هم زور نپر چراغ تیرهای چوبی برق تا نیمه‌شب درس می‌خواندیم. دوستان و همسایگان خوب که همیشه کمک حال یکدیگر بودند و از احوالات هم مطلع، دست یاری را از ما دریغ نمی‌کردند. در لابه‌لای سختی‌های معنی علم بهتر است یا ثروت را فهمیدیم. درک کردیم حالا که ثروت نداریم، علم می‌تواند ما را به موفقیت و رضایتمندی رهنمون سازد. شعاری که امروز به طرز گرفته می‌شود برایمان چه برمعنا و لطیف و دوست

داشتی بود. به خاطر می‌آورم پدرها و مادرهای مان، دایماً در حال نصیحت و راهنمایی بودند و به مقدار امروز مشغله شغلی و درگیری‌های روزمره آنها را از احوالات فرزندانشان غافل نساخته بود. دغدغه آنها بیشتر تحصیل فرزندانشان بود. هر چند خودشان بیسواد یا کم‌سواد بودند، آنها راست‌قلمتانی بودند که مانند این‌خ می‌شدند، ضعیف و نحیف می‌شدند، تا فرزندانشان مانند سرو قد بکشند و در جامعه جایگاهی داشته‌باشند و بدرخشند. ما فرزندان دهه‌های ۳۰ و ۴۰ تهران هستیم. راست‌قلمتانی که آن پدر و مادران ما را با آن همه سختی و نداری به این‌جا رساندند. یادم می‌آید که وقتی در مقطع ابتدایی مشغول به تحصیل بودم، از پدرم قول گرفتم اگر قبول شدم دوچرخه‌ای برایم بخرد، اما وقتی قبول شدم او توان مالی نداشت که

ذره بین

تلخ و شیرین



فاطمه راکمی
شاعر

نشأت گرفته از چه اهدافی است. اگر این اهداف نزدیک شدن به افراد و گروه‌های خاص است و خرج کردن این اهداف و سلیق زیاد نه به نفع شما است و به نفع مردم هم نیست. بارها دیده‌ایم که افراد مختلف از فرهنگ و سابقه تمدن کشورشان صحبت کرده‌اند اما ما که هزارسال تمدن داریم آیا باید این موضوعات در کشور ما آن هم از سوی یک متخصص و همراه خود خاطرات زیادی در ذهن حمل می‌کنم. بعضی مواقع نیز به آنها فکر می‌کنم و غالباً هم هر زمان یادآور بعضی موضوعات خوب و بد برای من است. اما یکی از موضوعات یا شاید خاطراتی که در چند روز اخیر ذهن مرا درگیر کرده است و از سوی من به‌عنوان یک خاطره تلخ می‌توان قلمداد کرد، تصمیمات و گفته‌های شهردار تهران است که چند روزی است به‌صورت غیرقابل‌توصیفی ذهن مرا مخدوش و ناراحت کرده است. اما این موضوع طبیعی است و هر چه به این ناراحتی اخیرم فکر می‌کنم برابم قابل‌دفع و هضم نیست و من باید به‌عنوان یک فعال سیاسی و مهم‌تر از آن فعال حوزه زنان به این موضوع توجه زیادی را قابل شوم، این موضوع مرا غمگین و مشوش کرده است. در چند روز اخیر به این موضوع از جهات مختلف نگاه کردم و سعی کردم که کاملاً آن را به‌صورت عادلانه بررسی و به نتیجه مطلوبی دست پیدا کنم. گفته‌های شهردار را کاملاً غیرطبیعی و غیرتخصصی ارزیابی کردم زیرا موضوع اول این مسأله است که این کار و تبیین این موارد در عهده اختیارات ایشان نیست بلکه عقیده دارم این موضوع کاملاً فرهنگ ما را مورد تهاجم و آسیب قرار خواهد داد. این عمل مصادف با تخریب موازین و ارزش‌های جامعه زنان ایران است و جالب‌تر این موضوع است که شما زمانی که به حرف‌های شهردار تهران دقت می‌کنید و به جزئیاتش می‌نگرید، متوجه نقض روشن در سخنان ایشان می‌شوید. کاملاً این گفته‌ها ناگهانه تبیین شده بود. از رویی این موضوع کاملاً یک موضوع اهانت‌آمیز به زن و جایگاه زن در جامعه است. این موضوع به حدی مرا آزار می‌دهد که در بعضی اوقات فکر می‌کنم که دلیل این سخنان و این حرف‌ها

هر کسی که در این کشور زندگی می‌کند، همیشه همراه خود خاطرات تلخ و شیرین زیادی را دارد. من هم از این موضوع مستثنا نیستم و همراه خود خاطرات زیادی در ذهن حمل می‌کنم. بعضی مواقع نیز به آنها فکر می‌کنم و غالباً هم هر زمان یادآور بعضی موضوعات خوب و بد برای من است

از شنیدن آن کاملاً خوشحال شدم و زمانی که مطلع شدم تا روزها از آن موضوع مسرور و سرخوش بودم و می‌توانم به‌عنوان یکی از شیرین‌ترین خاطراتم آن را ذکر کنم. موضوع برمی‌گردد به دانشگاه آزاد و موضوعات پیرامون آن. یکی از روزها در خبرها خواندم و توسط چند نفر ذات دوستان مطلع شدم که رئیس حراست دانشگاه آزاد اعلام کرده است تمام اعضای حراست این سازمان از این زمان به بعد اجازه تذکر در باب بدحجابی به دانشجویان را ندارند و اگر کسی نیز این کار را انجام دهد، مورد بازخواست قرار خواهد گرفت و با آن برخورد خواهد شد و در ادامه این خبر آمده بود که این موضوع، یک موضوع فرهنگی است و نباید با موضوعات فرهنگی در جامعه این‌گونه برخورد کرد. تا روزها از این موضوع خوشحال بودم و در فکر داشتم که پرداختن به موضوعات فرهنگی جامعه از جانب لطافت و علم تا چه حدی تأثیر گذار است و در راستای حقوق شهروندی قدم نهادن است.

از شنیدن آن کاملاً خوشحال شدم و زمانی که مطلع شدم تا روزها از آن موضوع مسرور و سرخوش بودم و می‌توانم به‌عنوان یکی از شیرین‌ترین خاطراتم آن را ذکر کنم. موضوع برمی‌گردد به دانشگاه آزاد و موضوعات پیرامون آن. یکی از روزها در خبرها خواندم و توسط چند نفر ذات دوستان مطلع شدم که رئیس حراست دانشگاه آزاد اعلام کرده است تمام اعضای حراست این سازمان از این زمان به بعد اجازه تذکر در باب بدحجابی به دانشجویان را ندارند و اگر کسی نیز این کار را انجام دهد، مورد بازخواست قرار خواهد گرفت و با آن برخورد خواهد شد و در ادامه این خبر آمده بود که این موضوع، یک موضوع فرهنگی است و نباید با موضوعات فرهنگی در جامعه این‌گونه برخورد کرد. تا روزها از این موضوع خوشحال بودم و در فکر داشتم که پرداختن به موضوعات فرهنگی جامعه از جانب لطافت و علم تا چه حدی تأثیر گذار است و در راستای حقوق شهروندی قدم نهادن است.

نگاه هنرمند

چند گالن بنزین



بهزاد فراهانی
بازیگر سینما

را انجام می‌دادند که از این‌رو بعضی مواقع ناراحت می‌شدم و این رفتار بازگو کننده و یادآور خاطره‌های تلخی برای من شده است اما دوست داشتم به آن اشاره‌ای داشته باشم. اما موضوعی که مرا به شدت شاد کرد و تا مدت‌ها برای من یک خاطره ماندنی و دوست‌داشتنی قلمداد می‌شد این موضوع است: اغلب در خیابان‌ها می‌روم در این زمان کسی را نمی‌شناسم که بپنده بد رفتاری کرده باشد و ناراحتی از من در ذهن او به جا مانده باشد و همیشه مردم، خوب و با احترام با من رفتار کرده‌اند. در یکی از سفرهای کاری و یک نتیجه مطلوب محسوب شده بود و به‌طبع بحث مالی هم برای همه افراد تأثیر گذار بود قصد داشتم یک سریالی با نام حماسه‌ارت تولید کنم و در معرض عموم قرار دهم. اهداف آن هم کاملاً وطن‌دوستانه و انسان‌دوستانه تبیین شده بود که متأسفانه اجازه ساخت این اثر را بعد از ۲۲۰ دقیقه لغو کردند و آقای ضرغامی گفتند که این سریال باید متوقف شود و دلیلی ندارد که به آن دسترسی پیدا کند. اما برای من این موضوع یک خاطره بسیار تلخ حساب می‌شود زیرا

در مجموعه تلویزیونی امام علی‌من نقش پدیرا بازی می‌کردم کسانمی بودند که نقش مثبت بازی می‌کردند اما در مواجهه با مردم در اجتماع از برداشت‌ها و برخوردهای آنها ناراحت می‌شدم. در بعضی از مواقع واقعا فکر می‌کردند که من معاویه هستم

خاطرات، بازگوکننده و زنده‌کننده خیلی از مسائل است اما تلخ‌ترین خاطره‌ام شروع می‌کنم. این خاطره برمی‌گردد به ساخت سریالی که در دست داشتم، در این پروژه افراد زیادی دخیل و شریک بودند و آدم‌های زیادی به آن امید داشتند که هم برایشان یک نمره کاری و یک نتیجه مطلوب محسوب شده بود و به‌طبع بحث مالی هم برای همه افراد تأثیر گذار بود قصد داشتم یک سریالی با نام حماسه‌ارت تولید کنم و در معرض عموم قرار دهم. اهداف آن هم کاملاً وطن‌دوستانه و انسان‌دوستانه تبیین شده بود که متأسفانه اجازه ساخت این اثر را بعد از ۲۲۰ دقیقه لغو کردند و آقای ضرغامی گفتند که این سریال باید متوقف شود و دلیلی ندارد که به آن دسترسی پیدا کند. اما برای من این موضوع یک خاطره بسیار تلخ حساب می‌شود زیرا

ندارد و فراهم کردن بنزین در این زمان در ملایر به نوعی غیرممکن است اما ماسعی‌مان را خواهیم کرد. چندین ساعت رفتند و از آنها خبری نشد، با خود گفتم حتماً آن بنده خدا هم بنزینی برایش فراهم نشده است تا به ما کمک کند. دیگر زمانی بود که از جا بلند شدم و ناامیدانه قصد داشتم که آن منطقه را ترک کنم و به دنبال راه و چاره دیگر باشم. از دو صدایی آمد و گفت نرویدا ما رسیدیم. دیدم آن مرد جوان به همراه چند نفر چندین گالن بنزین برایم آوردند و من می‌توانستم با آن بنزین حتی به تهران بازگردم. از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجیدم و فکر می‌کنم این یکی از بهترین خاطرات من است.

حاضر نیستند که این ۲۲۰ دقیقه که ساخته شده و تماشا کنند و ایراد کار را بر من روشن سازند، به‌رحال شاید فامیلی من فراهانی نبود و نام سازنده این فیلم شخص دیگری بود، قطعاً اجازه ساخت و تهیه داده شده بود و هیچ مشکلی را نیز در این باب نداشت. موضوع بعدی که مایل هستم با شما در میان بگذارم، موضوع مجموعه تلویزیونی امام علی (ع) بود که من در آن مجموعه نقش بدی را بازی می‌کردم و کسانمی بودند که نقش مثبت بازی می‌کردند اما در مواجهه با مردم در اجتماع از برداشت‌ها و برخوردهای آنها ناراحت می‌شدم. در بعضی از مواقع واقعا فکر می‌کردند که من معاویه هستم و با من برخورد نامناسبی کردند و تو با من چه کردی؟!